

## مقدمه

### امید آزادی بوگر

نویسنده مقاله حاضر، یان کلاسن، شهرت چندانی ندارد، اما مقاله پرشور و خروشان از چند منظر اهمیت دارد. از یک سو، بیان‌کننده بخشی از روحیه انقلابی و ضدجریان اصلی در فضای فرهنگی کنونی آمریکا است. این مقاله در مجله جیکابین منتشر شده است، مجله‌ای که بعد از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ و با هدف روشنگری عمومی و مبارزه نظری (و احتمالاً «عملی») با سرمایه‌داری نئولیبرال تأسیس شد. به همین دلیل، نویسندگان این مجله از حمله به نهادهای سیاسی و اقتصادی آمریکا ابایی ندارند. برای مثال، در این مقاله کلاسن مدعی است که میان باراک اوباما و دونالد ترامپ تفاوت بنیادینی وجود ندارد؛ اما صرفاً ریاکاری طبقه کلانی از نویسندگان و هنرمندان که در برابر قدرت در زمان اوباما کرنش داشتند، باعث می‌شود که او را بهتر از ترامپ نمایش بدهند. نویسنده معتقد است که اوباما در حالی مدال فرهنگ و هنر کشورش را به گردن این نویسندگان می‌آویخت که همزمان دستور بمباران کشورهای متعدد را هم صادر می‌کرد.

از سوی دیگر، نوشته‌های پرشوری از این دست هرچند در برخی موارد خام به‌نظر می‌رسد-به‌گونه‌ای که در تلاش برای فرار از ملی‌گرایی ادبی نقشی برای ترجمه قائل نیست- اما بیانگر پیش‌فرض‌های نقد در نزد دسته‌ای از نویسندگان و منتقدان متمایل به چپ آمریکای معاصر است. برای مثال، این مقاله ادبیات و منتقد/نویسنده را در آمریکا به ترتیب در جایگاهی مقابل قدرت و سیاستمدار می‌بیند؛ اما درعین حال مشخص نمی‌کند که در نظام سرمایه‌داری همه‌گیر، نویسندگان چطور می‌توانند استقلال مالی خود را حفظ کرده و به حیات مؤثر اجتماعی و فرهنگی خود در برابر قدرت که تحت نظارت سرمایه است ادامه دهند. همچنین، مشخص نیست در عصر استبداد مطلق مصرف، که در آن فرهنگ به کالایی دارای تاریخ انقضاء و برای تأیید مکرر وضع حاضر بدل شده است، نقد جدی برای بازتعریف واقعیت موجود چه جایگاهی دارد.

ریاکاری نظام‌مند موجود در نظام ادبی و فرهنگی امروز آمریکا، باعث نوعی

سیاست‌گذاری فرهنگی شده که زیر پرچم گفتمان لیبرال در حال پیشبرد اهداف سیاسی و جهان‌گستر خود است؛ پدیده‌ای که یان کلاسن آن را *قدرت هوشمندانه* نام می‌گذارد. به عبارتی، ایجاد فضایی لیبرال در فرهنگ منجر به یارگیری از میان نویسندگان و فعالان فرهنگی در جهان می‌شود و در نتیجه آن خروجی‌های مهم فرهنگی تحت تأثیر این قدرت نرم همگام با مواضع مورد نظر سیاستمداران قدم خواهد برداشت که همزمان در جایی دیگر و به بهانه‌های گوناگون مشغول تجاوز نظامی به کشورهای مختلف هستند. حاصل این فرایند پیچیده، به حاشیه‌راندن و به سکوت کشاندن صداهای مخالف است.

در این فضا و به منظور مبارزه با چنین نظام ریاکاری است که نویسنده معتقد است کار اصلی نویسندگان در آمریکای امروز فاصله گرفتن از ملی‌گرایی ادبی و فرهنگی است؛ چراکه در نهایت این ملی‌گرایی بخشی از دستگاه عریض و طویلی است که هدف غایی‌اش همراه کردن نویسندگان و روشنفکران با سیاست‌های جهان‌گستر خود است. هرچند شش توصیه نویسنده در انتها صرفاً پیشنهادهایی ایده‌آل به نظر می‌آید، اما مسلم است که تلاش برای کاستن از فشار گفتمان ادبیات و اندیشه ملی بر شهروندان نکته بسیار مهمی است.

در فضای فرهنگی امروز ایران هم با مسائل مشابهی مواجهیم: رابطه فرهنگ، ادبیات و سینما با نهادهای قدرت، رابطه ادبیات ترجمه‌شده با ادبیات ملی، و جایگاه و کارکرد بخش‌های زبان و ادبیات غیر فارسی در دانشگاه‌های کشور از این جمله‌اند. در حال حاضر، شرایط خاص سیاسی منطقه غرب آسیا باعث شده که گفتمان‌های متعدد ملی‌گرا بر گفتمان‌های منتقد به‌طور مطلق غلبه پیدا کند. حاصل از بین رفتن فضا و توان اندیشه مستقل برای نقد سامانمند ملی‌گرایی در ایران است. تحلیل این فضا نیاز به فرصتی جداگانه دارد، اما تردیدی نیست که در پس ملی‌گرایی ادبی و فرهنگی منافع بسیاری وجود دارد که باعث می‌شود ذینفعان آن همواره مشتاقانه به این ملی‌گرایی دامن بزنند. حاصل نهایی چنین فرایندی، صرفاً تضعیف قدرت نقد و کاستن از خلاقیت نویسندگان و منتقدان است؛ شرایط کنونی علوم انسانی در کشور بیانگر این وضع کلی است که در آن نقد زیر فشار ملی‌گرایی گرفتار دور باطل گفتمانی حماسی و هویتی است.

## علیه ملی‌گرایی ادبی

یان کلاسن

ترجمه امیرحسین وفا

استادیار ادبیات انگلیسی، دانشگاه شیراز

پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست‌جمهوری نوامبر ۲۰۱۶ موجب خشم جامعه ادبی ایالات متحده شد.

در شکوه‌نامه‌ای که پس از انتخابات به‌طور وسیعی منتشر شد، ویراستار نشریه نیویورکر، دیوید رمنیک، نتیجه انتخابات را «یک تراژدی آمریکایی» نامید، و از مردم خواست که «سرسختانه و شرافتمندانه برای تحقق آرمان‌های آمریکایی» خود مبارزه کنند. چندی بعد، حین اجرای نمایش موزیکال *هامیلتون*، بازیگران روی صحنه مایک پنس معاون رئیس‌جمهور منتخب را که در میان حضار بود، خطاب قرار دادند و به نمایندگی از طرف «مردم چندملیتی آمریکا» از احتمال اینکه «دولت جدید از حقوق مسلم آنها دفاع نکند ابراز نگرانی کردند.

شاعر نامی، ارین بولیو، نیز پیشقدم شد و کارزار «نویسندگان مقاومت می‌کنند» را براه انداخت؛ کارزاری که مشوق فعالیت ادبی خودجوش در دفاع از «مبانی ابتدایی آزادی و برابری همگانی» است. انجمن قلم آمریکا به این فراخوان پاسخ داد و در پانزدهم ژانویه ۲۰۱۷ مراسم افتتاحیه پرشور و پرستاره‌ای را در نیویورک برگزار کرد. در این مراسم نویسندگان زیادی گردهم آمدند تا درباره تردید خود نسبت به نهادهای قدرت صحبت کنند. اما نکته اینجاست که در این تلاش جسورانه، یک جای کار می‌لنگد.

از زمان پیروزی ترامپ، چهره‌های سرشناس ادبی به کرات به کلیشه‌های ملی‌گرایانه لیبرال متوسل شده‌اند و با نادیده‌گرفتن ماهیت واقعی آمریکا به‌عنوان یک جمهوری شبه‌امپراتوری وانمود می‌کنند که آمریکای ترامپ «نماینده ما نیست»، و رئیس‌جمهور

<sup>1</sup> Clausen, Jan. "Against Literary Nationalism." *Jacobin* 24 Mar 2017. Web.

برگردان این مقاله با اجازه سردبیران نشریه جاکوبین صورت گرفته است.

جدید دامن عدالت جو و دموکراسی پرور آمریکا را لگه دار کرده است. چنین گفتمانی این تصور خطرناک را ایجاد می کند که باورهای غلط و دلخوش کننده می تواند مبنایی برای ایستادگی اثربخش در برابر قدرت باشد.

در سخنرانی افتتاحیه کارزار «نویسندگان مقاومت می کنند»، اندرو سالومون رئیس اجرایی انجمن قلم آمریکا، به سخن دوستی از اهالی آفریقای جنوبی اشاره کرد که در مورد زندگی در دوران آپارتاید گفته بود: «این که امروز بهت زده ای هولناک نیست، هولناک این است که شش ماه دیگر آسوده خاطر باشی بی آن که شرایط عوض شده باشد». در میان تشویق حضار، سالومون سوگند خورد که «من بهت زده خواهم ماند! ما بهت زده خواهیم ماند!».

اینکه ادیبان لیبرال در ایالات متحده به طرز نامتعارفی نسبت به فجایع پیش از دوران ترامپ بی توجه اند مایه نگرانی است. کوبیدن بر طبل آرمان‌هایی که آشکارا با عملکرد واقعی ایالات متحده در جهان تعارض دارند نه از نظر تاریخی صحیح و نه از نظر سیاسی واقع گرایانه است، آن هم در کشوری که روزی مارتین لوتر کینگ پسر آن را «بزرگترین اشاعه گر خشونت در جهان» نامید. آمریکا امروز با بودجه‌ای نظامی که کم و بیش با بودجه دفاعی هفت ارتش بزرگ جهان برابر است، در حفظ این افتخار پافشاری می کند.

حتی نویسندگانی که در آثارشان به کاستی‌های آمریکا پرداخته‌اند، موضع خود را پس از انتخاب دونالد ترامپ با آرمان‌گرایی محض مشخص کرده‌اند. به عنوان مثال، رمان‌نویس ویتنامی تبار آمریکا، ویت تان گوین<sup>۲</sup>، در سرمقاله‌ای در نیویورک تایمز همفکران خود را تشویق می کند که «بر سر هویت آمریکایی‌مان رقابت کنیم، و «داستان‌سرایی» را راهی به سوی «فتح دل‌ها» معرفی می کند. اما چرا تلاش برای ایجاد همدلی، که اگر صادقانه باشد بی شک تلاشی ستودنی است، باید مستلزم اعتقاد به ملت-دولتی ناکام باشد که، آنگونه که گوین خود در رمانش سمپات<sup>۳</sup> نشان می‌دهد، یک امپراتوری جهانی بی‌رحم و ویران‌گر است؟

هستند نویسندگان سرشناسی که نارضایتی خود را به زبانی تندتر بیان کرده‌اند. پال بیتی، رمان‌نویس معاصر، در مصاحبه با نشریه گاردین اذعان می کند که از روز انتخابات، «برخلاف بسیاری از آمریکاییان لیبرال، دچار بهت و وحشت نشده است»: «شاید چون احساس تعلق خاطر نمی‌کنم رنجیده خاطر هم نمی‌شوم. من میهن پرست نیستم. اینجا خانه من

<sup>2</sup> Viet Than Nguyen

<sup>3</sup> *The Sympathizer*

است، جایی که در آن بزرگ شده‌ام، اما ناراحت نیستم، چون با این خاک هیچ پیوند مادر و فرزندی احساس نکرده‌ام». بیتی در ادامه بر پیوستگی انتخاب ترامپ با تاریخ نژادپرستی و بیگانه‌هراسی در ایالات متحده تأکید می‌کند.

اما رایج‌تر از واکنش پال‌بیتی ندای میهن‌پرستانه‌ای است که در وبسایت انجمن قلم، و با هشتگ «رسانتر\_باهم»<sup>۴</sup> به چشم می‌خورد: «ایالات متحده، از دید بسیاری در کشور و سراسر جهان، در حال تبدیل شدن به الگوی وحشت و نه امید است... رسالت اصلی انجمن قلم آمریکا یعنی آزادی قلم و اندیشه اکنون حفظ و ترفیع جایگاه همه آن ارزش‌های اجتماعی است که باعث تعالی کشور شده‌اند».

از قضا انجمن قلم آمریکا بزرگترین شاخه از یک تشکیلات مدافع حقوق بشر است که در پی جنگ جهانی اول در انگلستان بنیان نهاده شد، به این امید که بتواند با ایجاد پیوندهای برون‌مرزی و با اجتناب از ملی‌گرایی تنگ‌نظرانه، از درگیری مجدد در آینده جلوگیری کند. سوال اینجاست که چرا کارزار «رسانتر\_باهم» در راستای استثنانپنداری آمریکایی رسالت انجمن قلم را چنین ملی‌گرایانه تعریف می‌کند؟

نگاهی دقیق‌تر به سیاست‌ها و نحوه مدیریت انجمن قلم آمریکا نشان می‌دهد چطور ساختار و کارکرد سازمانی در این نهاد فرهنگی مشوق ملی‌گرایی لیبرالی است که امروز محافل ادبی ایالات متحده را دربرگرفته است.

### قدرت هوشمندانه

طی چهار سال گذشته، انجمن قلم آمریکا تحت مدیریت سوزان نوسل اداره شده است، فردی که سابقه کار اجرایی در معاونت وزارت خارجه در امور سازمان‌های بین‌المللی در دوران وزارت هیلاری کلینتون دارد. نوسل پیشتر در سال ۲۰۰۴ در مقاله‌ای با عنوان «قدرت هوشمندانه» دیدگاه خود را در مورد نقش ایالات متحده در جهان بیان کرده بود. رویکرد هوشمندانه به قدرت از دیدگاه نوسل بهترین راه برای «بازآفرینی بین‌المللی‌گرایی لیبرال در قرن بیست‌ویکم است»، که در مقایسه با قدرت نظامی منافع آمریکا را در عرصه جهانی با ظرافت و زیرکی بیشتری تأمین می‌کند. نوسل ابزار چنین قدرتی را «دیپلماسی، کمک خارجی، و رواج ارزش‌های آمریکایی» می‌داند.

---

<sup>4</sup> #LouderTogether

«قدرت هوشمندانه» نوسل صرفاً نسخه‌ای ملایم‌تر از تلاش‌های جنون‌آسای دولت آمریکا در دوران «جنگ سرد فرهنگی» است که طی آن نویسندگان و دیگر شخصیت‌های فرهنگی در حمایت از اهداف سیاست خارجی ایالات متحده به دیگر کشورها اعزام می‌شدند. از اواخر دهه ۱۹۴۰ سازمان سیا با چاپلوسی، دادن رشوه، و یا اعمال فشار بر چهره‌های سرشناس ادبی آنان را در اقصی نقاط جهان به پیاده‌نظام نبرد خود برای حفظ «ارزش‌های آمریکایی» تبدیل می‌کرد تا از آزادی بیان در مقابل کمونیسم دفاع کنند. این تلاش‌ها شامل ارائه یارانه، و یا مداخله در طیف وسیعی از نهادهای فرهنگی مانند کنگره آزادی فرهنگی<sup>۵</sup> و مجله /ینکاتر<sup>۶</sup> بود.

بدیهی است که بین دخالت پنهانی دولت در عرصه فرهنگی و استخدام یک مقام دولتی سابق در انجمن قلم با هدف «بازآفرینی بین‌المللی گرایبی لیبرال در قرن بیست و یکم» تفاوت فاحشی وجود دارد. با این وجود، نوسل، مانند سازمان سیا در دوران جنگ سرد، از سرمایه فرهنگی به‌ظاهر مستقل نویسندگان سوءاستفاده کرده تا زیر پرچم آزادی بیان نام و نشان آمریکا را تبلیغ کند. او در مصاحبه‌ای با ان-وای-ان مدیا<sup>۷</sup> تقسیم وظایف در انجمن قلم را این‌گونه توصیف می‌کند: «ویژگی‌های منحصر به فرد اعضای انجمن به ما این قدرت را می‌دهد که بی‌پروا راجع به [آزادی بیان] صحبت کنیم ... آوازه این نویسندگان شالوده‌اعتبار ماست».

جالب است که بسیاری از نویسندگان متوجه این تناقض چشمگیر بین دغدغه ملی‌گرایانه نوسل و رسالت تاریخی انجمن قلم نشده‌اند. در عوض، این مسئله غالباً از سوی خبرنگاران و فعالان سیاسی ترقی‌خواه عنوان شده است. به عنوان مثال، جان وی والش و کالین راولی انتصاب نوسل به مدیریت انجمن قلم را نمونه بارزی از تلاش‌های اخیر و موفق دولت ایالات متحده در تسخیر گفتمان حقوق بشر تلقی می‌کنند. همچنین کریس هجیز مسئول سابق دایره خاورمیانه در نیویورک تایمز، پس از اعلام استعفای خود از انجمن قلم، اعلام کرد که انتصاب نوسل به «توسعه پروژه‌های امپراتوری» منجر خواهد شد.

<sup>5</sup> Congress for Cultural Freedom

<sup>6</sup> Encounter

<sup>7</sup> NYN Media

به لطف نیروی انسانی کارآمد و دسترسی به شبکه‌های بین‌المللی گسترده، انجمن قلم آمریکا در جایگاه ویژه‌ای قرار دارد تا نشان ملی خود را از طریق برنامه‌هایی نظیر «جشنواره پژواک جهان»<sup>۸</sup>، که هر ساله در نیویورک برگزار می‌شود، ترویج کند.

در دوران مدیریت نوسل، «جشنواره پژواک جهان» دست کم یک بار به دلیل سیاسی کردن مسئله آزادی بیان جنجال‌برانگیز شده است. در سال ۲۰۱۵ در پی حمله خونین به دفتر مجله *شارلی ابدو* «پژواک» میزبان مراسمی بود که به افتخار ویراستاران زنده مانده مجله برگزار می‌شد. بیش از دویست نویسنده از جمله تژو کول، جونو دیاز، دبورآ آیزنبرگ و مایکل اونداشی با امضای نامه‌ای به برگزاری این مراسم اعتراض کردند. آنها ضمن محکوم کردن حمله نفرت‌انگیز به *شارلی ابدو*، اعتقاد داشتند که این مجله فکاهی به‌خاطر دیدگاه زمخت و استهزاء‌آمیزش نسبت به مسلمانان فرانسه که اقلیتی بی‌پناه هستند، گزینه‌ای نامناسب برای دریافت نشان شجاعت قلم در آزادی بیان است.

روزنامه‌نگار مشهور گلن گرینوالد نیز با پیوستن به صف معترضان، با انتقاد از «نقش مقامات عالی‌رتبه سابق در دولت باراک اوباما [در نهادهای فرهنگی] و دیگر سازمان‌هایی که در اصل برای نقد دولت طراحی شده‌اند»، مدعی شد که از این رهگذر نهادهای فرهنگی «با همراهی دولت به عکس آنچه ادعا می‌کنند [یعنی: نقد دولت] بدل شده‌اند».

در مراسم افتتاحیه کارزار «نویسندگان مقاومت می‌کنند»، که با حمایت مالی انجمن قلم برگزار شد، گرایش نویسندگان به ادغام ملی‌گرایی دوران اوباما با آزادی بیان آشکار بود. گروهی از نویسندگان سرشناس گزیده‌ای از آثار خود و دیگران را روی پلکان ورودی کتابخانه عمومی نیویورک خواندند، البته پس از اینکه هزاران نفر جمعیت حاضر مطیعانه به اجرای سرود ملی توسط دختری جوان ادا احترام کردند.

استقبال از آتش‌بازی صحنه را برای مراسمی آماده می‌کرد که فقط گهگاه یادآور سنت دیرین نافرمانی ادبی و ساختارشکن بود. گردانندگان مراسم چهار شعر از افتتاحیه‌های پیشین را ارائه کردند، از جمله «پیشکش تمام‌عیار» اثر رابرت فراست، که دفاعیه‌ای ظریف از استعمار ماندگار است. اندرو سالومون رئیس اجرایی انجمن قلم هم با زبانی آمیخته به تکبر استعماری اعلام کرد: «سابقاً تمرکز ما در انجمن موارد نقض آزادی بیان در خارج از کشور بود؛ اما امروز «آزادی‌هایی را که آرزو داشتیم به دیگران اعطا کنیم آشکارا در آمریکا در خطرند».

---

<sup>8</sup> World Voices Festival

افتتاحیه کارزار «نویسندگان مقاومت می‌کنند» تصویری از غرور ملی را برمی‌انگیخت که، هرچند دلواپس ظهور دونالد ترامپ است، کماکان ایالات متحده را مدینه‌ای فاضله و مقدس قلمداد می‌کند. این نگرش آشکارا با پیام ضمنی پوسترهایی با تصاویر جیمز بالدوین و آدری لورد، نویسندگان نامی جنبش آزادی‌های مدنی، در تضاد است. جمله‌ای از آدری لورد یکی از این پوسترها را مزین کرده بود: «سکوت تو از تو محافظت نخواهد کرد»، غافل از اینکه گردانندگان مراسم خود این پیام را نقض کرده بودند. در کتاب جنگ سرد فرهنگی اثر فرانسیس استونر ساندرس می‌خوانیم که «سنت دگراندیشی بنیادینی که روشنفکران را موظف به واری باورها، پرسش از امتیازات ویژه، و به هم زدن آرامش قدرت می‌کند، به دلیل جانب‌داری از اصول آمریکایی به حال تعلیق درآمده است».

### آرمان شهر چند فرهنگی

در سال ۱۹۹۷ شاعر آمریکایی آدرین ریش از قبول مدال ملی هنر از سوی رئیس‌جمهور وقت بیل کلینتون سر باز زد، با این توضیح که «معنای هنر، در پندار من، با سیاست‌های بدگمانه این دولت در تعارض است ... من طی دو دهه گذشته افزایش روزافزون بی‌عدالتی نژادی و اقتصادی را به چشم دیده‌ام ... هنر، اگر قرار باشد برای رنگین کردن سفره قدرت به کار رود هیچ ارزشی ندارد».

در دو دهه‌ای که از سخنان ریش می‌گذرد نابرابری‌های مورد اشاره او حادث شده‌اند. هرکس فکر می‌کند که «سیاست‌های انقباض» [اقتصادی] دوران ریاست‌جمهوری او باما از بین رفته است، کافی است به سخنان او در جمع مدیران عالی‌رتبه بخش مالی در مارس ۲۰۰۹ رجوع کند، آنجا که ضمن سردادن شعار «تغییر» به ثروتمندان قوت قلب می‌داد که: «دولت من تنها حایل بین شما و چنگال عدالت است ... من در مقابل خشم عمومی و حقوقی سپر شما خواهم بود».

آنان که دغدغه «عدالت همگانی» دارند با نگاه به واقعیات جاری در ایالات متحده به پوشالی بودن «اصول آمریکایی» پی‌می‌برند، چرا که نابرابری‌های ظالمانه کشور را فراگرفته و خشونت امپراتوری جایگزین سیاست خارجی شده است. این به معنای دست‌کشیدن از تلاش برای تحقق عدالت نیست، اما باید از تمجید تاریخ طولانی اجحاف و خشونت در آمریکا پرهیز کرد.

پس چرا نویسندگان امروز موضعی مانند آدرین ریچ اتخاذ نمی‌کنند؟ چه بر سر سنت دگراندیشی بنیادین نویسندگانی چون جیمز بالدوین، گریس پایلی و جون جوردن آمده



است؟ و یا هارولد پینتر بریتانیایی که بخشی از سخنرانی دریافت جایزه نوبل خود در سال ۲۰۰۵ را به نکوهش جنایات استعماری آمریکا اختصاص داد؟

نقش کلیدی اواما در احیای «اصول آمریکایی» نزد روشنفکران لیبرال و انقلابیون سابق انکارناپذیر است. شکل‌گیری موجی از مدیحه‌سرایی‌ها برای دولت اواما پس از انتخاب دونالد ترامپ اثبات این مدعاست. عزیز رعنا، حقوقدان، با ارائه شرحی دقیق از ایدئولوژی حاکم بر این فرایند توضیح می‌دهد که «ملی‌گرایی ایدئولوژیک» در ایالت متحده همواره بر این روایت استوار بوده که تاریخ آمریکا به تدریج به سوی آزادی و برابری سوق پیدا کرده است. اواما به‌خوبی این ملی‌گرایی ایدئولوژیک را با داستان زندگی‌اش درآمیخت، و نتیجه‌اش «امید به آینده در ملتی مهاجرپذیر شد که دره‌هایش حتی به روی فرزند یک چوپان آفریقایی باز است، تا هم رؤیای مارتین لوتر کینگ پسر را برآورده کند و هم داستان کامروایی طبقه متوسط و سخت‌کوش سفیدپوست را رقم بزند».

درحالی‌که داستان اواما طیف گسترده‌ای از لیبرال‌ها را مجذوب خود کرد، این نویسندگان بودند که بیش از همه شیفته آقای رئیس‌جمهور شدند. از دید ایشان اواما تجسم رئیس‌جمهوری فرهیخته بود که در تعامل با متولیان فرهنگ سنگ تمام گذاشت. اواما خود نویسنده‌ای سرشناس است؛ و کتاب خاطراتش، *رؤیاهای پدرم*، که در واقع بیانیه ادبی ملی‌گرایی ایدئولوژیک وی است، هنرمندانه‌تر از آثاری است که سیاستمداران دیگر می‌نویسند. کارهای نمادین دیگر وی، از جمله همکاری با رمان‌نویس معاصر ماریلین رایبسون در گفت‌وگویی دو قسمتی در نشریه بررسی کتاب نیویورک، به تثبیت چهره‌ای مقبول از او کمک کرد.

از دید بسیاری از نویسندگان آمریکایی یک معجزه روی داده بود: رئیس‌جمهور «از ما» بود. حال اینکه اواما مسئول کشتار غیرنظامیان در پاکستان بود، و علیرغم دریافت جایزه صلح نوبل هفت کشور را بمباران کرد، برنامه‌ای یک تریلیون دلاری برای تقویت زرادخانه هسته‌ای ایالات متحده تدوین، و بیش از همه رؤسای جمهور قرن بیستم آمریکا مهاجران فاقد مدارک قانونی را از کشورش اخراج کرد. هیچ‌یک از این کارها برای این نویسندگان مهم نبود. با توجه به جو حاکم، نویسندگان شیفته پوخته‌ای از نجابت شدند که در اصل نقابی بود بر صورت واقعیات زشت و هولناک قدرت امپراتوری آمریکا در دوران زمامداری باراک اواما.

یکی از دلایل اصلی محبوبیت اواما این بود که نویسندگان وابسته به اقلیت نژادی و جنسیتی که در دوران قبل سخت به حاشیه رانده شده بودند اکنون به راستی احساس تعلق می کردند. بدون شک، چنین تحولی بیش از اینکه مدیون ابتکار یک رئیس جمهور باشد، حاصل تلاش جمعی نویسندگان مبارز طی چندین دهه است، چه بسا که مواردی از تبعیض نژادی و جنسیتی در جهان ادبیات در دوران اواما نیز وجود داشت، اما انصافاً حمایت رئیس جمهور صدای سابقاً مسکوت بسیاری از نویسندگان را ساطر کرد.

همچون کاملوت<sup>۹</sup>، آرمان شهر افسانه‌ای جان اف کندی، تصویر کاخ سفید اواما نیز به شکل قلعه‌ای زیبا، برازنده، مملو از پیراستگی ادبی، و حامی فرهنگ و هنر پرداخته شد. این اسطوره پردازی را در کلام میچیکو کاکوتانی، منتقد کتاب نیویورک تایمز، که رئیس جمهور را با لحنی پرستش‌وار بدرقه می کند می توان دید: «هیچ یک از رؤسای جمهور آمریکا پس از آبراهام لینکلن به اندازه باراک اواما ... با مطالعه و نویسندگی عجین نبوده‌اند». نشریه هاروارد ریویو هم در مجموعه‌ای با عنوان «سروده‌ای برای اواما» به قلم دویت شاعر «مراتب قدردانی خود را از رهبر سیاسی مدرنی بیان می کند که ... به بهترین شکل تبلور خصایص نیک ما [آمریکاییان] است».

ماریلین راینسون این سبک تذکره نویسی از اواما را به اوج می رساند، و وداع‌نامه‌ای آبکی مملو از نوستالژی‌های میهن پرستانه را پیشکش رئیس جمهور خود می کند. جای دیگر در مصاحبه‌ای با کریستوفر لایدون اذعان می کند که اواما «به راستی مردی قدیس گونه است». اما شاید این تانهیسی کوتیس<sup>۱۰</sup> باشد که پرداختن به کیش شخصیت اواما را به اوج می رساند. او در مقاله‌ای با عنوان «رئیس جمهور من سیاه بود»، علیرغم محتوای واقعی سیاست‌های اواما، از ارزش نمادین دوران ریاست جمهوری او برای جامعه سیاه‌پوستان آمریکا دفاع می کند. این مقاله لبریز است از عشق و درد جدایی از رئیس جمهوری که به تعبیر نویسنده «انسانی به غایت اخلاقی و یکی از بزرگ‌ترین رؤسای جمهور تاریخ آمریکا است». کوتیس اضافه می کند که اواما به «عضویت در نسل بنیانگذار فرهنگ هیپ‌هاپ» افتخار می کند، «هوش و ذکاوت» سرشاری دارد، و با وجود همه کارشکنی‌ها دو دوره ریاست جمهوری را با موفقیت پشت سر گذاشته است. کوتیس از پرداختن به مسائل سیاست

<sup>۹</sup> Camelot

<sup>۱۰</sup> Ta-Nehisi Coates

خارجی و یا شرایط بغرنج جوامع رنگین‌پوست آمریکا از سال ۲۰۰۸ به این سو کاملاً اجتناب می‌کند.

شور و اشتیاق چنین طیف متنوعی از چهره‌های فرهنگی در پرستش رئیس‌جمهوری که آنان را «درک» می‌کند، با آنها وجوه مشترک هویتی دارد، و ارزش‌هایشان را ارج می‌نهد تأثر آور، رقت‌انگیز و البته گیج‌کننده است. این نوع رفتار مرا به یاد کلام پیشین پال بیته می‌اندازد: «با این خاک هیچ پیوند مادر و فرزندی احساس نکرده‌ام».

سؤال نویسندگان تحول‌خواه آمریکایی این نیست که آیا بهتر است رئیس‌جمهوری داشته باشیم که آراء متفاوت ادبی را ارج بنهد، آیا اوباما امپریالیستی خوش‌خیم‌تر بود، و آیا نسبت به ساکنین پیشین کاخ سفید خدمتگذاری بخشنده‌تر برای سرمایه‌داری بود یا نه؛ سؤال این هم نیست که چگونه می‌توان آرایه‌های کهنه میهن‌پرستانه را نونوار کرد تا شاید بتوان جلوی رذالت و خبثات دونالد ترامپ را گرفت. سؤال اساسی این است که چگونه می‌توان در مقابل سیل خشونت داخلی و جهانی، که به سبب اعمال قدرت در کلیه دولت‌های معاصر ایالات متحده شکل گرفته است، ایستادگی کرد. لازم است که از گفتمان تهی «شهریار خوب و زشت» فاصله بگیریم، و مسائل حاد روز را در دستور کار خود قرار دهیم.

در شرایط فعلی این کنشگران اجتماعی و نه نویسندگان‌اند که فعالانه در برابر بی‌عدالتی ایستادگی می‌کنند. در مقاله «رئیس‌جمهور من سیاه بود» کوتیس به اوپال تومتی یکی از بنیانگذاران جنبش «زندگی سیاهان اهمیت دارد» که دعوت اوباما را برای دیدار رد کرده بود اشاره می‌کند: «تومتی و دیگر رهبران جنبش چون جنبش را در تقابل با رفتار دولت آمریکا با سیاهپوستان تعریف می‌کنند، نگران سوءاستفاده تبلیغاتی دولت از این دیدار بودند و از ملاقات با رئیس‌جمهور سرباز زدند». با پیروی از این الگو، نویسندگان باید به سنت نافرمانی بنیادین، که در وجود جیمز بالدوین، آدری لورد و ادرین ریش نهفته است، بازگردند.

#### در اندیشه جوامعی بهتر

بندیکت اندرسون در کتاب *جوامع تخیل شده*<sup>۱۱</sup> در باب اندیشه و تجربه ملی‌گرایی، ادعا می‌کند که ملت-دولت‌ها نه پدیده‌هایی طبیعی بلکه ساختارهایی نمادین و همواره درحال تکامل‌اند. رویکرد اندرسون خواننده را تشویق می‌کند ساختار جوامع تخیل شده را به چالش

<sup>۱۱</sup> *Imagined Communities*

بکشد، و یادآور می‌شود که ملت-دولت‌هایی که از قضا در آنان زندگی می‌کنیم نه محتوم‌اند و نه ابدی، و هیچگاه نایست آمال و آرزوهایمان را برای دستیابی به عدالت محدود کنند.

ادعای من در این مقاله این است که «آمریکا» قالبی نامناسب برای تحقق آرزوهای ماست. در نتیجه، آن دسته از نویسندگانی که سعی می‌کنند از رهگذر ارزش‌های ملی تحول برانگیزند کشوری را به تصویر می‌کشند که خطاهای تاریخی‌اش خدشه‌ای به معصومیت بنیادین آن وارد نمی‌کند. چنین نگرشی تحریف تاریخ است و از شکل‌گیری بحث جدی برای دستیابی به یک راه‌حل جلوگیری می‌کند.

نویسندگان آمریکایی، چه در قامت شهروند چه در قامت متولی فرهنگ، باید توهمات مخرب نهفته در ملی‌گرایی ایدئولوژیک را نفی کنند و به‌جای برپا کردن نسخه‌ای لیبرال از کلیشه‌های کهنه میهن‌پرستانه، جوامعی پایدار متشکل از هنرمندانی بسازند که معایب امپراتوری را برملا کرده و در جهت ایجاد پیوندهای مؤثر و تحقق عدالت تلاش کنند. در پایان چندین راه‌حل ارائه می‌کنم:

اول، باید زبان را نوسازی کرد: بدین منظور، باید از لفاظی ملی‌گرایانه دوری کرد چراکه دشمن ذهن باز و نثر فصیح است. باید از استناد به «ارزش‌های آمریکایی» پرهیز کرد چرا که شعار شرم‌آوری است. همچنین باید از هرگفتمانی با این پیش‌فرض که بنیانگذاران برده‌دار ما در پی عدالت و برابری همگانی بودند اجتناب کرد. آرایه «ملت مهاجران» را باید کنار گذاشت چراکه تاریخ ناخوشایند استعمار و تجارت برده را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد.

دوم، باید پیوندهای همبستگی در سطح بین‌المللی را از نو ساخت، بخصوص در شرایط دشوار کنونی و در مقابل جریان‌ات ژئوپولیتیک فعلی مانند خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، سیاست‌های تمامیت‌خواهانه رجب‌طیب اردوغان در ترکیه، و تقویت راست‌گرایی افراطی از هندوستان تا اروپا. به تلاش خود در مبارزه با امپریالیسم ادامه دهیم و با نویسندگان ملت‌های فقیر، پسااستعمار یا استعمارزده، و همچنین با مهاجران غیرقانونی و آواره اعلام همبستگی کنیم.

سوم، همبستگی خود را از نو سازماندهی کنیم: شاید بهتر باشد جایگزینی برای انجمن قلم بیابیم: یک انجمن قلم آزاد از بند ملی‌گرایی، با گرایش‌ات فراملی: انجمن قلم بین‌المللی. لازم

است که نویسندگان آمریکایی با ایجاد یک شبکه جدید اعلام کنند که ایالات متحده به جای «اعطا» کردن ارزش‌هایش به دیگر نقاط جهان باید در تعامل با آنها رشد کند. چهارم، باید مانند اوپال تومتی و آدرین ریش دست به نافرمانی فعالانه زد؛ باید از قبول دعوت‌ها و جوایزی که ما را درگیر شبکه‌های نامشروع قدرت می‌کند خودداری کنیم. باید با صدایی رسا تبانی برخی نهادهای ادبی با اهداف ملی‌گرایانه، چه لیبرال و چه واپس‌گرا، را برملا کرد.

پنجم، باید به نویسندگانی میدان داد که اسیر «اصول آمریکایی» نیستند؛ افرادی مانند ربیع علم‌الدین<sup>۱۲</sup> که اذعان دارد «حق ما بیش از این نیست، لیاقتمان همین است». این احتمال را بپذیریم که تعداد این قبیل نویسندگان بیش از آن چیزی است که تصور می‌کنیم. و قبول کنیم که شاید اجماع به ظاهر فراگیری که بر سر ملی‌گرایی لیبرال وجود دارد صرفاً یک نهاد قدرتمند ادبی است که در ظاهر بر طبل تکثرگرایی می‌کوبد اما در عمل جایی برای نقد اساسی باقی نمی‌گذارد.

ششم، باید یک جنبش سیاسی تحول‌خواه به راه انداخت که قدرت و امتیازات ویژه دولتی را محدود کند. نویسندگان آمریکایی که از دهه ۱۹۶۰ به این سو هنر اعتراضی خود را علیه قدرت به کار بسته‌اند در خلأ به سر نمی‌برند. جنبش‌های اجتماعی پویا در کشور و جنبش‌های ضداستعماری در دیگر نقاط جهان الهام‌بخش آثار این نویسندگان بوده است. باز هم می‌توان چنین آثاری نوشت.

در خواندن و نوشتن فرصتی است برای خلق جوامعی بهتر از آنچه استعاره‌های سوخته ملی‌گرایانه ایجاد می‌کنند. با فمینیسم فراملی و مرزهایی که می‌شکنند آشنا شویم؛ متون انقلابی را از نو بخوانیم؛ به فرهنگ‌های بومی پسااستعمار رجوع کنیم؛ بینش نویسندگان بومی در قدردانی از پیوند انسان با طبیعت و دیگر موجودات زنده را بپذیریم؛ ادبیات جنبش کارگری را مطالعه کنیم؛ از ادبیات تخیلی که با تصور جهان‌های ممکن مرزهای علمی تخیلی را در می‌نوردد لذت ببریم؛ تلخی و ناامیدی نویسندگانی را دریابیم که پیش از ما در امپراتوری‌های رو به زوال قلم می‌زدند؛ و با ادبیات «آمریکای ما»، تعبیر خوزه مارتی از ادبیات‌های حوزه آمریکای مرکزی و جنوبی، اعلام همبستگی کنیم.

باید وظیفه‌ای را که نویسندگان معاصر آمریکایی در انجامش کوتاهی کرده‌اند تقبل کنیم و ورای لغزش‌ها و جنایات «آمریکا» جوامعی بهتر برای حفظ جهان بسازیم.

<sup>12</sup> Rabbih Alemeddine